

علم افاضی یا گسترش علم حضوری در انسان

حکمای الهی علم را دو نوع می‌دانند:

(۱) علم حصولی: حضور صوره‌المعلوم عند العالم: یعنی حضور صورت و عکسی از اشیاء در ذهن و حافظه‌ی انسان (منظور از عالم انسان است) مانند هر آنچه از طریق حواس وارد ذهن انسان می‌شود.

(۲) علم حضوری: حضور المعلوم عند العالم: یعنی حضور خود معلوم نزد انسان (عالم) مانند علم ما به خودمان و حالات درونی خودمان.

علم حصولی از طریق حواس پنج‌گانه وارد قوه‌ی خیال شده و در ذهن انسان محفوظ می‌ماند مانند حافظه. تمام آنچه انسان از طریق محسوسات درک می‌کند را می‌توان از مصادیق علم حصولی دانست.^۱

^۱ در ایامی نزدیک به ایام البیض ماه مبارک رجب هستیم. در این ایام معتکفین به دعا و راز و نیاز می‌پردازند، چطور می‌توانیم که در این ایام سلوکی در طریق انسان کامل داشته باشیم؟ عمل ام داوود در روز سوم این ایام بسیار سفارش شده است. یادآور می‌شویم که فاطمه معروف به ام داوود، مادر داوود پسر زاده امام حسن مجتبی (ع) و مادر رضاعی امام صادق (ع) بوده است. ام داوود ماجرایش را چنین نقل کرده است: منصور دوانیقی لشکری به مدینه فرستاد و با محمد بن عبدالله بن حسن مثنی جنگید و او و برادرش ابراهیم را کشت. منصور همچنین عبدالله محض، پدر محمد و ابراهیم را با تعدادی از سادات حسنی دستگیر و اسیر کردند و به بند و زنجیر کشیده بودند و فرزند من داوود هم در میان آنان بود که او را از مدینه به بغداد منتقل نمودند و به سیاه چال زندان انداختند. حادثه دستگیری و زندانی بودن فرزندم که از او اطلاعی نداشتم و گاهی هم خبر مرگ او را به من می‌دادند برایم بسیار تلخ و دردناک بود و روزگرم با اشک و آه و گریه و ناله می‌گذشت، حتی برای رفع مشکل خود و اندوه جانکاهی که با آن دست به گریبان بودم از اشخاص صالح و مومن درخواست می‌کردم برای رفع ناراحتیم دعا کنند اما از دعای آنان هم نتیجه‌ای نگرفتم. یک روز با خبر شدم امام صادق (ع) که با فرزندم داوود از من شیر خورده بود بیمار شده است، به دیدن او شتافتم و از آن حضرت عیادت کردم. هنگامی که می‌خواستم از حضورش مرخص شوم فرمود: از داوود خبر تازه‌ای نداری؟ با شنیدن نام داوود داغ من تازه شد و اشکم سرازیر گردید و با آه درد آلودی ناله سردادم: مدت زیادی است از او خبری ندارم. فرزندم در عراق زندان است و من از دوری او و سرنوشت نامعلوم او سخت در عذاب و ناراحتی گرفتارم، از شما که برادر رضاعی اوهستی تقاضا می‌کنم برای نجات و آزادی او دعا کنی. امام صادق (ع) با مشاهده وضع نگران کننده من، فرمود: چرا تاکنون از دعای استفتاح غفلت کرده‌ای؟ مگر نمی‌دانی که به وسیله این دعا درهای آسمان گشوده می‌شود و فرشتگان الهی دعاکننده را مژده اجابت می‌دهند و هیچ حاجتمند و دردمند و دعاکننده‌ای مایوس نمی‌شود و خداوند هم پاداش خواننده این دعا را بهشت قرار داده؟ با شنیدن چنین مژده‌ای که با خواندن آن دعا دریافت داشتیم، از حضرت سوال کردم: ای مولای من و ای فرزند خاندان پاک و معصوم، آن دعا چیست؟ و آداب آن چگونه است؟ امام صادق (ع) فرمود: ای مادر داوود ماه محترم رجب نزدیک است و در این ماه مبارک دعا مستجاب می‌گردد، همین که ماه رجب رسید سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم آن را که ایام بیض و شبانه روز نورانی نام دارد روزه بگیر. نزدیک ظهر روز پانزدهم غسل کن و هشت رکعت نماز با رکوع و سجود دقیق و حساب شده انجام بده. آن گاه حضرت دستور کامل اعمال و آداب دعای مخصوص را به من تعلیم داد. ماه رجب فرا رسید و اعمالی که امام صادق (ع) گفته بود را انجام دادم و پسرم داوود آزاد شد، داوود را نزد امام صادق (ع) بردم و آن حضرت به فرزندم گفت: علت آزادی تو از زندان این بود که منصور دوانیقی، علی (ع) را در خواب دیده بود و حضرت علی (ع) به منصور فرموده بود اگر فرزند مرا آزاد نکنی تو را در آتش خواهم انداخت، منصور هم درحالی که لهیب آتش را نزد خود مشاهده می‌کرد ناچار به آزادی تو اقدام کرد.

ولی موضوع بحث این جلسه‌ی ما درباره‌ی علم حضوری است. قرآن می‌فرماید: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَانًا»: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از خدا پروا دارید، برای شما [نیروی] تشخیص [حَقّ از باطل] قرار می‌دهد...». با پرهیزکاری نیروی تشخیص حق از باطل افزایش داده می‌شود، این چیزی جز افزایش علم حضوری در حیطه‌ی وجود انسان نیست. علم حضوری انسان در دوران کودکی بسیار محدود است و معمولاً سهم انسان‌ها در آن دوران از علم حضوری، علم به خودشان و حالات درونی خودشان است یعنی می‌فهمد که کی گرسنه است، تشنه است و چه کسی را دوست دارد و ... که علم حضوری در این دوران بسیار نازل بوده و چه بسا شبیه به علم حیوانات نسبت به خودشان باشد. آنچه که از آیه می‌توان نتیجه گرفت این است که این علم قابل گسترش است و راهش فقط و فقط مراقبه از اعضاء و جوارح و تقوای الهی است. اگر انسان مراقب زبان و چشمش باشد می‌فهمد که علم حضوری او بیشتر و بیشتر می‌شود. علاوه بر مراقبه، اعمالی مثل نماز اول وقت، نماز شب (راهی برای بازشدن گره کارها و گشایش برای انسان)، اعمال مستحبی، عمل ام داوود و احیاء در نیمه‌ی شعبان و ... در گسترش علم حضوری در انسان تاثیر دارد.

حفظ زبان از گفتارهای بیهوده، گرچه مستحب است، ولی بی‌توجهی به آن، اثرات نامطلوبی برای انسان دارد و از موجبات فشار قبر است.^۲ در روایات زیادی داریم که هرگاه رسول خدا صل الله علیه و آله هر موقع بالای منبر تشریف می‌بردند کلام خودشان را اینگونه آغاز می‌فرمودند: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا^۳: هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا بترسید و سخن سنجیده بگویید.

زید ابن ثابت نمونه‌ی کامل و مصداقی زیبا از جوانی است که به خاطر تقوا و مراقبه، پروردگار چشم دلش را باز نموده بود تا جایی که او در مسجد و در کنار رسول خدا صل الله علیه و آله وضعیت اطرافیانش را نه تنها در عالم برزخ بلکه در عالم قیامت هم می‌دید، او به رسول خدا صل الله علیه و آله عرض کرد که من می‌توانم حالات اطرافیان را در عالم قیامت بیان کنم منتها حضرت اجازه

ام داوود می‌گوید از امام صادق(ع) سوال کردم: ای مولای من آیا این دعا را در غیر ماه رجب هم می‌توان خواند؟ آن حضرت فرمود: اگر روز عرفه با جمعه هماهنگ شود این دعا را می‌توان خواند و هرکس هم به این دعا اقدام کند پس از پایان، خداوند او را مشمول غفران و آمرزش خود قرار می‌دهد.

محدث بزرگوار سید ابن طاووس (م ۶۶۴ ق) از ام داوود با کنیه ام خالد یاد کرده و او را از جده های صالح و مؤمن خود دانسته است. از ابن طاووس در کتاب اقبال الاعمال است که درباره او می‌گوید: خدا خواست عمل ام داوود را که معجزه می‌کند، به ما یاد بدهد تا این خانم واسطه‌ی فیض این کارهای خوب شوند.

باید ظرف وجودی خود را درست کنیم تا عمل ام داوود از قلب ما به آسمان صعود کند. نماز ما باید از قلب ما به آسمان صعود کند. اعتکاف در مسجد در انجام این عمل نیاز به رفتن به مسجد ندارد.

^۲ آیه‌ی ۲۹ سوره انفال

^۳ یک کسی آمد خدمت پیامبر اکرم «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» گفت: یا رسول الله یک موعظه به من بکنید. فرمودند: اگر بگویم گوش می‌کنی؟ گفت: بله. باز پیامبر فرمودند اگر بگویم گوش می‌دهی؟ عمل می‌کنی؟ گفت بله. دفعه سوم باز پیامبر اکرم «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» از آن عهد گرفتند عمل می‌کنی؟ بله. فرمودند: مواظب زبانت باش. برای اینکه اکثر مردم به خاطر زبان خویش به جهنم می‌روند. این حرف‌های بیهوده فشار قبر دارد.

^۴ آیه‌ی ۷۰ سوره احزاب، بحارالانوار جلد ۶۷ و ۶۸ و غیره

نفرمودند. این نمونه بسیار عالی از افزایش علم حضوری در انسان است. علم حضوری در انسان مانند یک چراغ در وجود انسان است که هر چه تقوای انسان بیشتر باشد روشنایی این چراغ بیشتر خواهد بود بر خلاف علم حصولی که فقط از طریق حواس پنجگانه به ذهن انسان می‌رسد و قابل افزایش نیست. اما در زمینه‌ی علم حضوری انسان به جایی می‌رسد که بهشت و جهنم را می‌بیند. ما در دوران خودمان نیز نمونه‌های فراوانی از همین افزایش علم حضوری که از طریق تزکیه‌ی نفس به دست آمده است را در اطرافمان می‌بینیم. وصیت نامه‌های شهدا نمونه‌های از همین علم افاضی و یا گسترش علم حضوری در انسان‌ها هستند. اگر در مضمون و محتوای بسیاری از آن‌ها دقت کنیم یک دانشمند و حکیم دینی آن‌ها را به نگارش درآورده است در حالی که نویسنده‌ی آن نامه جز یک جوان شانزده یا هفده ساله در جبهه‌های نبرد و دور از منابع علمی بوده است و این چیزی جز علم افاضی یا گسترش علم حضوری درونی در انسان‌ها نیست.^۵

ماجرای زید ابن ثابت در کتاب طرائف الحکم یا اندرزهای ممتاز، ترجمه ج ۲، ص: ۳۹۵-۳۹۶: روایت شده که گفت از حضرت صادق (ع) شنیدم که میفرمود: همانا رسول خدا (ص) نماز صبح را با مردم خواند پس بجوانی که در مسجد بود نظر فرمود در حالی که او (بواسطه بیداری شب عبادت) پینکی و چرت میزد و سر خود را (در اثر خواب) پائین می‌آورد و رنگش زرد و بدنش نحیف و لاغر و چشمانش در کاسه سرش فرو رفته بود، پس رسول خدا (ص) بآن جوان فرمود: ای فلانی (کنایه از اسم آن جوانست و او حارثه بن مالک و بنا بر قول اهل سنت زید بن حارثه بوده است) چگونه صبح کردی؟ عرض کرد: صبح نمودم در حالی که در عقاید خود بدرجه و مرتبه یقین نائل گشتم، پس رسول خدا (ص) از سخن وی تعجب نمود و فرمود: همانا برای هر یقینی حقیقتی است (لوازم و نشانه‌هایی است که آن را ثابت میگرداند) پس حقیقت و آثار یقین تو چیست؟ عرض کرد ای رسول خدا، همانا یقین من است که مرا (بواسطه خوف از عذاب) محزون و غمناک ساخته، و بشب زنده داری و تشنگی در شدت گرمای روزها (بسبب روزه داشتن) مرا وادار کرده، پس روح من از دنیا و آلائش روی گردانیده و از آن دوری و کناره‌گیری نموده، و یقین من تا حد و درجه ایست که گویا عرش پروردگار خود را میبینم که برای رسیدگی بحساب گذارده و آماده شده و خلاق و مردم بجهت حساب محشور و برانگیخته گردیدند و من هم در میان ایشانم و گویا من باهل بهشت نظر میکنم و ایشان را میبینم که در بهشت از نعمتها بهره‌مند میگردند و با یک دیگر اظهار آشنائی و دوستی مینمایند و بر تختها آرمیده و تکیه کرده‌اند، و گویا که من اهل آتش و جهنم را مینگرم در حالی که ایشان در آن معذب و شکنجه میشوند و فریاد و فغان برمی‌آورند، و گویا من الان صدای شعله‌ور گشتن آتش جهنم را میشنوم که آن در گوشم دور میزند و میپیچد، پس رسول خدا (ص) باصحاب خود فرمود: این جوان بنده‌ایست که خداوند قلبش را بنور ایمان منور فرموده، سپس بآن جوان فرمود: بر این یقین و معرفتی که دارای ثابت باش (و آن را از دست مده) پس آن جوان عرض کرد ای رسول خدا، خدا را بخوانید و از او بخواهید که شهادت در رکاب شما نصیب و روزی من گردد، پس رسول خدا (ص) در باره‌اش دعا نمود و زمانی بر او نگذشت که در بعضی از غزوات و جنگهای پیغمبر (ص) (با کفار در خدمت حضرت از مدینه) بیرون رفت و بعد از نه نفر بدرجه شهادت نائل شد و او دهمین شهداء بود (اشعار ملا محمد بلخی در این قضیه در مثنوی چنین است:).

گفت پیغمبر (ص) صباحی زید را	کیف اصبحت ای رفیق با صفا
گفت عبدا موقنا باز اوش گفت	کو نشان از باغ ایمان گر شکفت
گفت تشنه بوده‌ام من روزها	شب نخسبیدم ز عشق و سوزها
تا ز روز و شب جدا گشتم چنان	که ز اسپر بگذرد نوک سنان
که از آن سو جمله ملت یکیست	صد هزاران سال و یک ساعت یکیست
گفت از این ره که ره آوردی بیار	در خور فهم و عقول این دیار
گفت خلقان چون به بینند آسمان	من به بینم عرش را با عرشیان
هشت جنت هفت دوزخ پیش من	هست پیدا همچو روز اندر علن

بیان شهید مطهری در خصوص علم افاضی

آیا در اسلام تصفیه نفس راهی است به سوی معرفت؟ در اینکه قرآن می‌گوید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» هرکسی که تزکیه نفس کرد رستگار شد، حرفی نیست، ولی آیا این تزکیه نفس راهی به سوی معرفت حق است یا راه معرفت فقط دلیل و برهان و استدلال یعنی همان راه حکما و فلاسفه است؟ تا این اندازه هم بدون شک مورد تأیید اسلام است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله جمله‌ای دارد که آن جمله را، هم شیعه و هم اهل تسنن روایت کرده‌اند و از مسلمات است.

می‌فرماید: مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ ارْتَبِعِينَ صَبَاحاً جَرَتْ يَنْبَاعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ^۶.

هرکس چهل شبانه روز، خود را برای خدا خالص کند، یعنی چهل شبانه روز هیچ انگیزه‌ای در وجود او جز رضای حق حاکم نباشد: حرف بزند برای رضای خدا، سکوت کند برای رضای خدا، نگاه کند و نگاهش را بردارد برای خدا، غذا بخورد برای خدا، بخوابد و

همچو گندم من ز جو در آسیا	یک بیک را می‌شناسم خلق را
پیش من پیدا چو مار و ماهی است	که بهشتی کی و بیگانه کیست
یوم تبیض و تسود وجوه	این زمان پیدا شده بر این گروه
مرگ درد زادن است و زلزله	تن چو مادر طفل جان را حامله
تا چگونه زاید این مادر ببر	جمله جانهای گذشته منتظر
نک شقیی یا سعید با شکوه	فاش گردد که تو کاهی یا که کوه
آنکه نازاده شناسد او کم است	تا نژاد او مشکلات عالم است
فاش می‌بینم عیان از مرد و زن	جمله را چون روز رستاخیز من
در جهان پیدا کنم امروز نشر	یا رسول الله (ص) بگویم سر حشر
تا چون خورشیدی بتابد گوهرم	هل مرا تا پرده‌ها را بردم
نقد را و نقد قلب آمیز را	وانمایم روز رستاخیز را
وانمایم رنگ کفر و رنگ آل	دستها ببریده اصحاب شمال
بشنویم طبل و کوس انبیاء	وانمایم من پلاس اشقیاء
پیش چشم کافران آرم عیان	دوزخ و جنات و برزخ در میان
کآب بر روشن زند بانگش بگوش	وانمایم حوض کوثر را بجوش
یک بیک را وانمایم تا کیند	و آن کسان که تشنه دورش میزیند
نعره‌هاشان میرسد بر گوش من	می‌بساید دوششان بر دوش من
و ز حنین و ناله وا حسرتا	کر شد این گوشم ز بانگ آه آه
لب گزیدش مصطفی یعنی که بس	هین بگویم یا فرو بندم نفس
پس دهان بر بند و لب خاموش به	چون که غیب و غائب و روپوش به
مهر کردند و دهانش دوختند	هر که را اسرار حق آموختند

^۶ آیه‌ی ۹ سوره شمس

^۷ گنج حکمت یا احادیث منظوم، ص: ۱۵۷

بیدار شود برای خدا، یعنی آنچنان برنامه‌اش را تنظیم کند و آنچنان روح خود را اصلاح کند که اساساً جز برای خدا برای چیز دیگری کار نکند، یعنی بشود ابراهیم خلیل الله که انَّ صَلَوَتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ^۸؛ نماز، عبادت و بلکه زندگی و مردنم، لله و برای اوست؛ آری پیغمبر فرمود: اگر کسی موفق شود چهل شبانه روز هوا و هوس را بکلی مرخص کند و در این چهل شبانه روز جز برای خدا کاری نکند و جز برای او زنده نباشد، چشمه‌های معرفت و حکمت از درونش می‌جوشد و بر زبان جاری می‌شود.

پس معلوم می‌شود که اسلام، علمی را که به آن «علم افاضی» می‌گویند (یعنی علمی که از درون می‌جوشد) قبول دارد. ضمن اینکه علم عقلی را قبول دارد و به سوی آن دعوت می‌کند، این علم را هم قبول دارد. به موسی می‌فرماید: ما یک بنده‌ای داریم، نزد او می‌روی و از او علم می‌آموزی، عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا «۳» ما به آن بنده از نزد خودمان علم دادیم؛ یعنی او علمش را از یک بشر نیاموخته، از درون و باطنش علمی جوشانده‌ایم، حافظ با آن زبان رمزی شیرین خود همین حدیث را معنی می‌کند، می‌گوید:

همی گفت این معما با قرینی

سحرگه رهروی در سرزمینی

که در شیشه بماند اربعینی

که‌ای صوفی شراب آنکه شود صاف

حضرت امیرالمومنین علیه السلام کودک ده ساله‌ای بود که در کوه حرا همراه پیغمبر بود. اولین باری که وحی بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد و عالم برای پیغمبر دگرگون شد، علی علیه السلام همان صداهایی را که پیغمبر از غیب و ملکوت می‌شنید، می‌شنید. خود علی علیه السلام در نهج البلاغه نقل می‌کند، می‌گوید: وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ صَدَاي نَالِه شيطان را برای اولین بار که وحی نازل شد، شنیدم. به پیغمبر عرض کردم: يا رَسُولَ اللَّهِ ما هذه الرنَّةُ؟ این صدای ناله چیست؟ پیامبر فرمود: اِنَّكَ تَسْمَعُ ما اسْمَعُ وَ تَرَى ما اَرَى بله، آنچه من می‌شنوم تو می‌شنوی و آنچه من می‌بینم تو می‌بینی، اَلَا اِنَّكَ لَسَمْتَ بِنَبِيٍّ^۹. ولی در عین حال تو پیغمبر نیستی. بنابراین تصفیه نفس، اخلاص، دور کردن هوا و هوس نه تنها اثرش این است که قلب انسان را صاف می‌کند، بلکه اثر بیشتر و بالاتری دارد و آن این است که علم و حکمت از درون انسان می‌جوشد.

نقش چله در شکوفایی استعدادها در ایجاد و یا ترک عادت‌های مثبت و یا منفی

^۸ آیه‌ی ۱۶۲ سوره انعام

^۹ خطبه ۱۹۰ نهج البلاغه

نقش عدد چهل در شکوفای استعداد انسان خیلی موثر است. سید مهدی بحر العلوم^{۱۰} در رساله‌ی سیر و سلوک خود در توصیه‌ای عارفانه به نقش عدد چهل اشاره دارند که این عدد استعدادهایی را شکوفا می‌کند که خیلی زیاد است. ایشان می‌فرمایند: "ما خود به عیان دیده‌ایم که این مرحله‌ی شریف از مراحل عدد را (یعنی عدد چهل) خاصیتی است خاص و تاثیری است مخصوص در ظهور استعداد و تمییم ملکات در طی مراحل".

به همین خاطر است که چله‌ی موسویه یا حضور حضرت موسی در کوه نور به چهل روز رسید. در قرآن کریم داریم: «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ»^{۱۱} و با موسی، سی شب وعده گذاشتیم و آن را با ده شب دیگر تمام کردیم. تا آنکه وقت معین پروردگارش در چهل شب به سر آمد. و موسی [هنگام رفتن به کوه طور] به برادرش هارون گفت: «در میان قوم من جانشینم باش، و [کار آنان را] اصلاح کن، و راه فسادگران را پیروی مکن».

و یا در جایی دیگر می‌فرماید: «وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ»^{۱۲}.

همچنین در کتاب «إحياء العلوم» از رسول خدا (ص) روایت می‌کند که: «إِنَّ اللَّهَ خَمَّرَ طِينَةَ آدَمَ بَيْدَةَ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا وَ يَأْخُذُ بِهَا فِي يَوْمِ الْوَعْدِ»^{۱۳} «مرصاد العباد»: «خَمَّرْتُ طِينَةَ آدَمَ بَيْدَةَ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا: «خدای متعال طینت و سرشت و ذات انسان را در مدت چهل روز پیرداخت.»

و حتی در جریان بعد از پیروزی حضرت موسی علیه السلام بر فرعون و ماموریت آن‌ها از طرف خداوند برای وارد شدن به سرزمین مقدس و نافرمانی قوم ایشان از فرمان حمله و اینکه آن‌ها به ایشان گفتند تو و خدای خود به جنگ با آن‌ها بروید، خداوند به

^{۱۰} سید مهدی بحر العلوم، شاگرد بزرگ و بزرگوار وحید بهبهانی است و از فقهای بزرگ است. منظومه ای در فقه دارد که معروف است. آراء و نظریات او موردعنایت و توجه فقهاء است. بحر العلوم به علت مقامات معنوی و سیر و سلوکی که طی کرده است، فوق العاده مورد احترام علماء شیعه است و تالی معصوم به شمار می رود. کرامات فراوانی از او نقل شده است. کاشف الغطاء (شیخ جعفر) آتی الذکر با تحت الحنک عمامه خود، غبار نعلین او را پاک می کرد. بحر العلوم در سال ۱۱۵۴ یا ۱۱۵۵ متولد شده و در سال ۱۲۱۲ ه.ق درگذشته است. بحر العلوم دارای تالیفات ارزنده ای در علوم مختلفه می باشد که چند نمونه ذکر می شود: ۱. مصابیح، کتابی ارزنده در فقه (در عبادات و معاملات) ۲. الدرّة النجفیة، منظومه ای در فقه، مشتمل بر دو هزار بیت شعر که چندین بار تفسیر و شرح شده است. ۳. مشکاة الهدایة، شاگردش مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء، به امر استاد بر آن شرحی نوشته است. ۴. الفوائد الاصولیة. ۵. حاشیة علی طهارة شرائع المحقق الحلّی. ۶. الفوائد الرجالیة. پیرامون علم شامخ رجال ۷. رساله فی الفرق و الملل. ۸. تحفة الکلام فی تاریخ مکه و بیت الله الحرام. ۹. شرح باب الحقیقة و المجاز. ۱۰. قواعد احکام الشکوک. ۱۱. الدرّة البهیة فی نظم بعض المسائل الاصولیة. ۱۲. دیوان شعری که دارای بیش از یک هزار بیت می باشد.

^{۱۱} آیه ی ۱۴۲ سوره اعراف

^{۱۲} آیه ۵۱ سوره بقره

موسی(ع) وحی کرد: «قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيَهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ»^{۱۳}: خداوند (به موسی) فرمود: این سرزمین (وادی تیه)، تا چهل سال بر آنها ممنوع است (و به آن نخواهند رسید) پیوسته در زمین (در این بیابان)، سرگردان خواهند بود و در باره (سرنوشت) این جمعیت گنهکار، غمگین مباش!».

اما در حدیثی داریم^{۱۴}: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا أَخْلَصَ الْعَبْدُ الْإِيمَانَ بِاللهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْبَعِينَ يَوْمًا أَوْ قَالَ مَا أَجْمَلَ عَبْدٌ ذَكَرَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْبَعِينَ يَوْمًا إِلَّا زَهَّدَهُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الدُّنْيَا وَ بَصَّرَهُ ذَاءَهَا وَ ذَوَاءَهَا فَأَثْبَتَ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَ أَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ ثُمَّ تَلَا- إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيْنَالَهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ فَلَا تَرَى صَاحِبَ بِدْعَةٍ إِلَّا ذَلِيلًا وَ مُفْتَرِيًّا عَلَى اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَلَى رَسُولِهِ ص وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ ص إِلَّا ذَلِيلًا : هیچ بنده‌ای چهل روز ایمانش را بخدای عزوجلّ خالص نگرداند یا فرمود: هیچ بنده‌ی ذکر خدا را چهل روز نیکو انجام ندهد جز آنکه خدای عزوجلّ او را نسبت بدنی زاهد سازد و درد و داروی دنیا را باو بنماید، پس حکمت را دلش ثابت کند و زبانش را به آن گویا سازد سپس تلاوت فرمود: " کسانیکه گوساله پرستیدند، بزودی خشم پروردگارشان با ذلت در زندگی دنیا بآنها برسد، افترا بندگان را اینگونه جزا می دهیم " از اینرو هیچ بدعت گزاری را نبینی جز اینکه ذلیل است، و هیچ افترا زننده بخدا و پیغمبر و اهل بیتش صلوات الله علیهم را نبینی جز اینکه ذلیل است.

بنابراین روشن می‌شود این که در بسیاری از ختم‌ها عدد چهل در نظر گرفته شده است حکمت خاصی دارد مثلاً ختم چهل روز بر زیارت عاشورا که در گشایش کارها و مشکلات اثر شگرفی دارد و یا چله بر سوره‌ی حشر و یا مراقبه‌ی چهل روز بر ترک گناه و یا...

راههای دریافت علم افاضی و یا گسترش علم حضوری در انسان

رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام در روایات مکرری راههای گشوده شدن دروازه‌های دل را به سوی حقایق معنوی (افزایش علم حضوری) را بیان فرموده اند:

۱. کنترل زبان

۲. مدیریت قوه‌ی خیال

^{۱۳} آیه‌ی ۲۶ سوره مائده

^{۱۴} الکافی، ج ۲، ص: ۱۶

۳. کنترل و مراقبت چشم

از رسول خدا صلی الله علیه و آله داریم که فرمودند: لَوْ لَا تَكَثِيرٌ فِي كَلَامِكُمْ وَ تَمْرِيجٌ فِي قُلُوبِكُمْ لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَى وَ لَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ. اگر نبود پرحرفی‌ها و حرفهای اضافی شما و اگر نبود تمریج در دل شما (که دلتان حالت چمن را دارد و هر حیوانی در آن می‌چرد)، می‌توانستید آنچه را که من می‌بینم ببینید و صداهایی را که من می‌شنوم بشنوید. (تمریج از ریشه‌ی (م ر ج) به معنای هرج و مرج).

یعنی لازم نیست آدم پیغمبر باشد تا بتواند این چیزها را ببیند و یا بشنود؛ گاهی غیر پیغمبر هم این‌ها را می‌شنود، مثل مریم که می‌شنید.

قوه‌ی خیال انسان یا جایگاه فرشته است و یا جایگاه شیطان، شکل سومی ندارد. اگر ما آن را با یاد خدا پر کردیم دیگر جایی برای ورود شیطان باقی نمی‌ماند ولی اگر از این کار غفلت کردیم جولانگاه شیاطین می‌شود.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله داریم که فرمودند:

لَوْ لَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُمُونَ حَوْلَ قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكَاتِ السَّمَاوَاتِ^{۱۵} : اگر نه این است که شیاطین گرد دل‌های فرزندان آدم حرکت می‌کنند و غبار و تاریکی ایجاد می‌کنند، بنی آدم می‌توانست با چشم دل ملکوت را مشاهده کند.

این حدیثی است که در برخی کتب خود ما مثل جامع السعادات آمده است.

کنترل چشم نیز تاثیر فراوانی در صفای باطن و گسترش چراغ درونی دارد. همچنین رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم فرمودند: «عُضُوا أَبْصَارَكُمْ؛ تَرَوْنَ الْعَجَائِبَ^{۱۶} : چشمهایتان را (از نبایدها) فروبشاندید تا عجایب را ببینید». در این روایت ایشان فرمودند که اگر انسان بتواند چشم خود را مدیریت کند خداوند چشم دل او را باز خواهد کرد.

صعود و نزول روح از بیان شهید مطهری

^{۱۵} محجة البيضاء، ج ۲ / ص ۱۲۵

^{۱۶} بحارالانوار، ج ۱۰۱، صفحه ۴۱

در بحار حدیثی نقل می‌کند: اصحاب رسول اکرم که مردان مؤمنی بودند، حالتی در خود دیدند. دغدغه در آنها پیدا شد که نکند ما منافق باشیم و خودمان نمی‌دانیم. به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردند: یا رَسُولَ اللَّهِ نَخَافُ غَلْبَنَا النِّفَاقَ مَا می‌ترسیم منافق باشیم.

فرمود: چرا؟ عرض کردند: برای اینکه وقتی در محضر مبارک شما می‌نشینیم و شما صحبت می‌کنید، موعظه می‌کنید، از خدا می‌گویید، از قیامت می‌گویید، راجع به گناهان و توبه و استغفار سخن می‌گویید، یک حال بسیار خوشی پیدا می‌کنیم، ولی بعد که از حضور شما مرخص می‌شویم وَ شَمَمْنَا الْأَوْلَادَ وَ رَأَيْنَا الْعِيَالَ وَ الْأَهْلَ وَ مدتی با زن و بچه‌مان می‌نشینیم (تعبیر خودشان این است که بچه‌هایمان را بو می‌کنیم) می‌بینیم که حالمان برگشت، باز همان آدم اول شدیم. یا رسول الله! آیا این نفاق نیست؟ نکند نفاق باشد و ما منافق باشیم! فرمود: نه، این نفاق نیست. نفاق دورویی است، این «دو حالتی» است. انسان گاهی روحش اوج می‌گیرد و بالا می‌رود، و گاهی روحش پایین می‌آید. البته شما وقتی پیش من هستید و این حرفها را می‌شنوید، قهراً چنین حالتی پیدا می‌کنید. بعد این جمله را فرمود: لَوْ تَدُومُونَ عَلَى الْحَالِ الَّتِي وَصَفْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِهَا لَصَافَحْتَكُمْ الْمَلَائِكَةُ وَ مَشَيْتُمْ عَلَى الْمَاءِ^{۱۷}: اگر به آن حالتی که پیش من هستید باقی بمانید و از آن حال خارج نشوید، می‌بینید ملائکه می‌آیند و با شما مصافحه می‌کنند و شما بر روی آب می‌توانید راه بروید بدون اینکه فرو بروید!

آن حالت حالتی نیست که برای شما همیشه باقی بماند. اگر آن حالت برایتان به صورت یک ملکه‌باقی بماند، به این مقامها می‌رسید. به نظر من این قطعه معروف سعدی ترجمه همین حدیث است «۱»، ولی به صورت دیگری مطلب را از زبان یعقوب می‌گوید:

که‌ای روشن گهر پیر خردمند

یکی پرسید از آن گم کرده فرزند

چرا در چاه کنعانش ندیدی؟

ز مصرش بوی پیراهن شنیدی

یوسف در مصر خود را به برادرانش معرفی کرد و پیراهنش را به آنها داد و گفت این را ببرید. اینها هنوز نیامده بودند که یعقوب گفت: اَتَى لَأَجِدُ رِيحَ يَوْسُفَ لَوْ لَا أَنْ تُفَنِّدُونِ «۲» بوی یوسف را احساس می‌کنم، اگر نگویید این شخص پیر و خرفت شده است. [سعدی از زبان فردی خطاب به یعقوب می‌گوید: تو چطور بوی پیراهن یوسف را از مصر احساس می‌کنی، در حالی که قبلاً او خودش در چاه کنعان در ده خودتان بود ولی او را احساس نمی‌کردی؟ (چرا در چاه کنعانش ندیدی؟)]

^{۱۷} اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۴۲۴

بگفت احوال ما برق جهان است

دمی پیدا و دیگر دم نهان است

گهی بر طارم اعلی نشینیم

گهی بر پشت پای خود نبینیم

حال ما مثل برق جهنده است، یک لحظه می جهد و لحظه‌ای دیگر خاموش است. به قول حافظ:

برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر

وہ کہ با خرمن مجنون دل افگار چه کرد

تا اینجا دنباله سؤالی است که از یعقوب شده و او هم جواب داده است. بعد می‌گوید:

اگر درویش در حالی بماندی

سر و دست از دو عالم برفشاندی^{۱۸}

گر [عارف] در حالی که برایش رخ می‌دهد باقی بماند، از دو عالم بالاتر می‌رود.

لازم به ذکر است که حضرت یعقوب علیه السلام بعد از سالیان طولانی تحمل دوری حضرت یوسف علیه السلام و صبری که در این دوران نمود و توکل به خدا و سلوک درونی‌ای که داشت، به طور قطع بر نورانیت باطن او افزوده شده و استعدادهای درون او به طریق اولی شکفته شده بود و بدیهی است که هر کسی بعد از صبر و تحمل مشقت‌های فراوان و راضی بودن به رضای خدا، چشمه‌های افاضات پروردگار بر او فرو می‌ریزد و لذا شاید بتوان گفت یکی از دلایلی که حضرت یعقوب بوی پیراهن حضرت یوسف را از مصر استشمام کرد به خاطر گشوده شدن چشمه‌های علم الهی از درون خودش می‌باشد.

سلوک انسان کامل

حال برای تأیید همه این‌ها، قسمتی را از نهج البلاغه برای شما می‌خوانم. در این جلسات مکرر گفته‌ایم که نهج البلاغه مثل خود علی علیه السلام است. کلام انسان مثل خود اوست، چون کلام تنزل روح انسان است، تجلی روح انسان است. یک روح پست کلامش پست است و یک روح عالی کلامش عالی است. یک روح یک بعدی کلامش یک بعدی است و یک روح چند بعدی کلامش هم چند بعدی است. علی علیه السلام یک شخصیت جامع الاضداد است، کلامش هم جامع الاضداد است. در کلامش عرفان هست در اوج عرفان، فلسفه هست در اوج فلسفه، آزادیخواهی هست در اوج آزادیخواهی، حماسه هست در اوج حماسه، اخلاق هست در اوج اخلاق. نهج البلاغه مثل خود علی، جامع است. در یکی از جملاتش می‌فرماید: قَدْ اخْبَا عَقْلُهُ وَ اَمَاتَ نَفْسَهُ. [وضع] یک سالک را بیان می‌کند که عقل خود را زنده کرده است و نفس خود را میرانده است، حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ وَ لَطَفَ غَلِيظُهُ تا آنجا که این مراقبت و

^{۱۸} گلستان سعدی، باب دوم، حکایت ۱۰

ریاضت شرعی نازکش کرده این گوشتها را تا اندازه‌ای از تنش [زدوده است؛] غلظت روحش را تبدیل به لطف کرده و روحش رقیق شده است. وَ بَرَقَ لَهُ لَمَعٌ كَثِيرٌ الْبَرَقُ در آن حالت یکمرتبه یک برقی از درون، در او می‌جهد فَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ راه را برایش روشن می‌کند وَ سَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ وَ تَدَافَعَتُهُ الْأَبْوَابُ الی بابِ السَّلَامَةِ^{۱۹} از این در به آن در و از این منزل به آن منزل می‌رود تا به آخرین منزل که منزل سعادت است و نهایت راه اوست، می‌رسد. بنابراین درباره انسان کامل تا این حدود که انسان کامل باید انسانی باشد که تهذیب و تزکیه نفس کرده باشد، اسلام می‌گوید بله، همین‌طور است. مسئله بالاتر اینکه آیا انسان کامل اسلام انسان سالک است؟ انسانی است که مرحله به مرحله و قدم به قدم پیش رفته؟ انسانی است که سیر و سلوک کرده و منزل به منزل جلو رفته؟ بله. علی علیه السلام می‌گوید: وَ تَدَافَعَتُهُ الْأَبْوَابُ الی بابِ السَّلَامَةِ از این در به آن در می‌رود و در دیگری به روی او باز می‌شود و منزل دیگری [را پشت سر

می‌گذارد] تا به دری می‌رسد که به آن «باب السلامه» می‌گویند. به آنجا که برسد، به نهایت راه رسیده است.

آیا «قرب به حق» درست است؟ بدون شک. مسلم است که انسان اگر به آنجا برسد، بین او و خدا حجابی نیست و خدا را با دیده دل می‌بیند. او دیگر مثل ما نیست [که لازم باشد برایش این‌طور استدلال کنند]: به آسمان نگاه کنید تا خدا را کشف کنید، به زمین نگاه کنید تا خدا را کشف کنید، به برگ درخت نگاه کنید تا خدا را کشف کنید. خدا برای او از این برگ درخت و این زمین و آسمان روشنتر است.

مگر امام حسین علیه السلام همین مطلب را فرموده است: اَیْکُونُ لِغَیْرِکَ مِیْنِ الظُّهُورِ مَا لَیْسَ لَکَ ؟.

شخصی از علی علیه السلام پرسید: آیا خدا را دیده‌ای؟ فرمود: من اصلاً خدایی را که ندیده باشم عبادت نکرده‌ام! بعد برای اینکه او خیال نکند منظور، دیدن خدا با چشم است که خدا در یک [جایی] قرار گرفته باشد، فرمود:

لَا تَرَاهُ الْعَیُونَ بِمُشَاهَدَةِ الْعَیَانِ وَ لَکِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِیْمَانِ^{۲۰}: با چشم سر، او را ندیده‌ام ولی با چشم دل دیده‌ام، شهودش کرده‌ام.

در ادامه استاد چند سوال را در این بخش مطرح فرمودند:

^{۱۹} نهج البلاغه، خطبه ۲۱۸

^{۲۰} نهج البلاغه، خطبه ۱۷۷

۱. منظور از علم افاضی چیست؟ با ذکر روایتی از رسول خدا صل الله علیه و آله کدام مانع نمی‌گذارد که انسان ملکوت آسمان‌ها را ببیند؟ (روایت جامع السعادات)

۲. تحلیل شهید مطهری از علت استشمام بوی پیراهن یوسف علیه السلام از مصر را بیان فرمایید.

۳. رسول خدا صل الله علیه و آله در خصوص تداوم حالات معنوی اصحابشان در جلساتی که در حضور ایشان بود را تعیین کنید.

۴. از زبان مبارک امیرالمومنین امام علی علیه السلام در سلوک انسان کامل و حالات معنوی افاضه‌شده بر او را توضیح دهد.

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته